



آرتور و نامرئی‌ها (Arthur And The Invisibles)

حاضر به تسلیم نیست، او به گنج برای نجات خانه نیاز دارد، بنابراین با کمک فرزندان سلطان آدم کوچولوها به نام‌های سلنیا و بتامچه به جستجوی گنج می‌پردازد...

نقد فیلم

مدت زیادی از مصاحبه‌های پرسر و صدای «لوک بسون» با مضمون بازنشسته کردن خود نگذشته است؛ کارگردان نابغه سینمای فرانسه که فقط می‌توان او را با «استیون اسپیلبرگ» مقایسه کرد با این تفاوت که بسون مانند وی پرکار نیست، البته او نیز همچون اسپیلبرگ در دهه‌های اخیر ترجیح داده بیش‌تر در مقام تهیه‌کننده زیر پر و بال جوانان جوانی نام را بگیرد. برای کسی که فیلم‌های پیشین بسون مانند «آخرین جنگجو»، «آبی بزرگ» و «مترو» را دیده باشد، «آرتور» فیلمی غیرمنتظره محسوب می‌شود؛ ترکیبی از انیمیشن و فیلم زنده که بخش انیمیشن آن سهم بیش‌تری به خود اختصاص می‌دهد، یک نمونه‌ی کامل از چیزی که فیلسوفان دوست دارند آن را از ثمرات کشف «کودک درون» بنامند، یک فیلم ۸۰ میلیون دلاری که گیشه‌ی نسبتاً موفقی هم داشته است، اما آیا ذوق فیلمسازی بسون ته کشیده یا سبک پاسخ را در جای دیگری باید جست‌وجو کرد، یعنی در تلاش‌های بسون برای ترسیم چهره‌ی دست‌یافتنی برای بانوان فیلم‌هایش؛ همه‌ی زن‌های فیلم‌های بسون هرچند موجودیتی فیزیکی دارند، اما چیزی ورای این در آن‌ها به چشم می‌خورد. در آرتور نیز «پرنسس سلنیا» وجود دارد که از همه‌ی مردان فیلم می‌تواند سرتر باشد.

بسون کارگردانی است که همواره توانسته در فیلم‌هایش میان واقعیت و خیال تعادلی ظریف برقرار کند؛ آرتور نیز صاحب چنین تعادلی است. واقعیتی را که در فیلم می‌بینیم، پذیرفتنی است و بخش خیالی آن هم تفکربرانگیز دیده می‌شود، اما برخلاف انیمیشن‌های هالیوودی معاصر نمی‌تواند مخاطب زیادی جذب کند، چون فاقد پیرنگ‌های فرعی جذاب است و ضرب‌آهنگ حوادث نیز تا آن اندازه قدرتمند نیست که تماشاگر را میخکوب کند؛ اغلب تماشاگران می‌توانند پایان داستان را حدس بزنند و همین، عرصه را بر سازنده‌ی فیلم تنگ‌تر می‌کند یا این حال می‌توان از سر صبر و به منظور تماشای اثری از نابغه‌ی سینمای فرانسه، به دیدن آرتور و دوستان نامرئی‌اش رفت!

کارگردان: لوک بسون

فیلمنامه: لوک بسون، پراساس ایده‌ی از سلین گارسیا

موسیقی: آریک سرا

مدیر فیلمبرداری: تیه‌ری آریوگاست

تدوین: شارل لاپریه

طراح صحنه: هیوتیساندیه

بازیگران: فردی هایمور (آرتور)، میا فارو (مادربزرگ)، بنی بلفور

(مادر آرتور) و داگ واند (پدر آرتور)

صدای پیشگان: مادونا (پرنسس سلنیا)، جیمی فالون (بتامچه)، رابرت

دنبرو (سلطان)، هاروی کایتل (میرو)، جاز پالمبتیری (مدیر آژانس

مسافرتی)، امیلیو استه وز (فریمن)، استونپ داگ (مکس)، جیسون

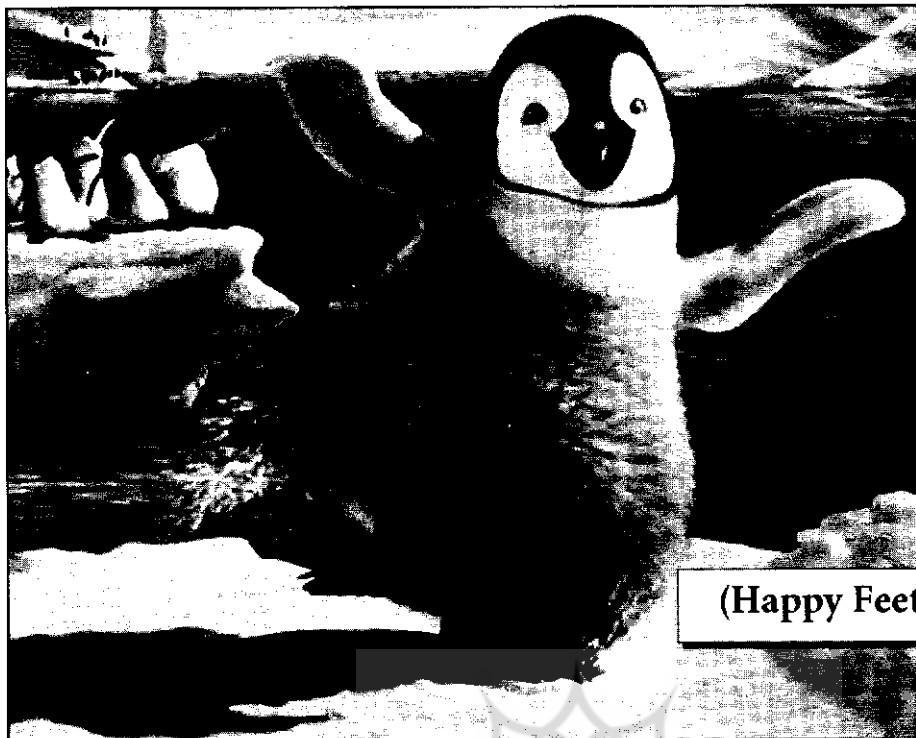
بیتمن (دراگو)، دیوید بوی (مالتازارد) و ران گرافورد (آرچیبالد)

مدت فیلم: ۱۰۴ دقیقه

محصول فرانسه

داستان فیلم

آرتور ۱۰ ساله به خاطر مسافرت‌های طولانی پدر و مادرش نزد مادربزرگ خود به سر می‌برد. آن دو در خانه‌ی که میان مزرعه‌ی بزرگ قرار دارد زندگی می‌کنند. پدربزرگ او ۴ سال قبل ناگهان مفقود می‌گردد و مادربزرگ مرگ او را باور ندارد. آرتور که قدرت خیال‌پردازی شگرفی دارد، روزهایش را با خواندن یادداشت‌های پدربزرگ از سیاحت‌هایش می‌گذراند. در یادداشت‌های پدربزرگ به وجود سرزمین آدم‌کچولوها در حیاط خانه اشاره شده و آرتور یقین دارد که پدربزرگش به این سرزمین رفته تا گنجی را که در آنجا قرار داشته به دست آورد. یک روز سر و کله‌ی مأموران بانک پیدا می‌شود که به مادربزرگ اعلام می‌کنند اگر تا ۲۴ ساعت دیگر پدربزرگ پیدایش نشود و بدهی خود را به بانک ادا نکند، ناچار خانه را مصادره خواهند کرد. آرتور با استفاده از نوشته‌های پدربزرگ برای به دست آوردن گنج موجود در حیاط خانه به راه می‌افتد و وارد دنیای آدم‌کچولوها می‌شود، اما دسترسی به این گنج چندان هم راحت نیست، چون موجود خبیثی به نام مالتازارد که گنج در اختیار اوست قصد دارد تا دنیای آدم‌کچولوها را زیر سلطه‌ی خود بگیرد و آرتور



پاهای شاد (Happy Feet)

نقد فیلم

انیمیشن ۸۰ میلیون دلاری «جورج میلر» نه فقط کودکان، بلکه بزرگسالان را نیز با پیام حفظ محیط زیست در آستانه‌ی جدی‌تر شدن خطر گرمایش روزافزون کره‌ی زمین مجذوب خود می‌کند؛ یک مجموعه‌ی منسجم، موزیکال که برای کامل شدن آن از هیچ کوششی فروگذار نشده است، «هیو جکمن»، «نیکول کیدمن» و «بریتانی مورفی» قسمت‌های آوازی مربوطه را اجرا کرده‌اند تا استعداد خود را در این زمینه هم به معرض نمایش بگذارند، از «ساویون گلوور» نیز برای بخش‌های مربوط به مامیل دعوت به عمل آمده و از همه‌ی کسانی که دست‌اندرکار طراحی فیلم بوده‌اند خواسته شده که فیلم‌های مربوط به زندگی پنگوئن‌های امپراتور - تولید نشنال جیوگرافی - را با دقت تماشا کنند به‌طور قطع «پاهای شاد» با دقت فوق‌العاده‌اش در زمینه‌ی داستان، پیام آموزشی‌اش که به شکلی منطقی و قابل قبول در طول فیلم گسترش می‌یابد و قالب موزیکال‌ش، تا سال‌های سال در ذهن تماشاگرانش باقی خواهد ماند

جورج میلر، متولد ۱۹۴۵ میلادی در استرالیاست او در سال ۱۹۷۹ با فیلم «مکس دیوانه» به شهرتی جهانی دست یافت. این فیلم که «مل گیسون» را نیز به یک ستاره‌ی گران‌قیمت تبدیل کرد، بعدها با دو قسمت دیگر در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵ توسط خود میلر دنبال شد. میلر در سال ۱۹۸۷ میلادی با ساخت «جاده‌گران ایست ویک» و سپس «زوغن لورنزو» توانست دنیای فانتزی خود را غنا بخشد و در ۱۹۹۸ نیز با فیلم «بیب» برای تکمیل این وضعیت به دنیای انیمیشن پا گذاشت. بیب، انتقالی در زمینه‌ی انیمیشن بود و به همراه «داستان اسباب‌بازی» جایگاهی رفیع در تاریخ فیلم‌های انیمیشن به دست آورد و صد البته که جورج میلر و فیلمش را نامزد چند جایزه‌ی اسکار کرد، اما توفیق آن باعث نشد که میلر پرکاری پیشه کند، برعکس از آن زمان تا امروز فیلم‌های زیادی کارگردانی نکرده، که این امر نشان از موقعیت‌سنجی وی برای حفظ مقام بدست‌آمده دارد

کارگردان: جورج میلر

فیلمنامه: وارن کولمن، جان کوله، جودی موریس و جورج میلر

موسیقی: جان پاول

تدوین: کریستین گازل

طراح صحنه: مارک سکستون

صدایندگان: الیجا وود (مامیل)، بریتانی مورفی (گلوریا)، هیو

جکمن (ممفیس)، هوگو وینینگ (نوا)، نیکول کیدمن (نورما چین)،

رایین ویلیامز (رامون / لاولیس)، جان سالتجز (لومباردو)، کارلوس

الزارکی (نستور)، لومباردو بویار (رائول) و جف گارسیا (ریتالدو)

مدت فیلم: ۱۰۹ دقیقه

محصول آمریکا

داستان فیلم

ممفیس و نورما جین - از نژاد پنگوئن‌های امپراتور که جفت خود را از راه آواز خواندن پیدا می‌کنند - صاحب کودکی به نام مامیل می‌شوند. مامیل نه تنها از نظر ظاهر با دیگر پنگوئن‌ها تفاوت دارد، بلکه فاقد قدرت آوازخوانی است و همین امر زمینه‌ساز بیگانگی او با هم‌سپن و سال‌هایش می‌گردد؛ ممفیس از این بابت خود را سرزنش می‌کند، چرا که به هنگام راهپیمایی در شب قطبی که مراقبت از تخم به وی محول شده بود یک بار آن را انداخته و می‌پندارد همین اتفاق باعث ناقص به دنیا آمدن فرزندش شده است. اما زمانی که مامیل درمی‌یابد دارای استعداد و قدرتی بی‌نظیر در رقص پاست از قبیله رانده می‌شود، چون بزرگان قبیله تاب تحمل یک پنگوئن رقص بدصدا را ندارند، ولی او تصمیم می‌گیرد با کمک دوستان تازه‌ی که یافته به قبیله بازگردد و دل محبوبش گلوریا را به دست آورد ...



آستریکس و وایکینگ‌ها (Asteryx And The Vikings)

کارگردان: استفان فیلمارک و یاسپر مولر

فیلمنامه: ژان لوک گوشن، استفان فیلمارک و فیلیپ لا زیاتیک، بر اساس داستان مصور رنه گوشینی و امبرتو اودرزو

موسیقی: الکساندر آزاریا

تدوین: مارتین وایکمان

صداییشگان: روزه کارل (آستریکس / ایده فیکس)، لوران دنوچ (گودریکس)، سارا فورستیه (آبا)، ژاک فانتز (اوبلیکس)، پی‌یر پالماد (پیشگو)، پی‌یر نجرنیا (راوی)، مارک الفوس (گروسه باف) و شون استین (جاستفور کیکس)

مدت فیلم: ۷۸ دقیقه

محصول فرانسه و دانمارک

نقد فیلم

چه با مخلوقات «رنه گوشینی» از طریق کتاب آشنا شده باشید یا نه، فیلم‌های انیمیشن و زنده‌یی که در چند سال اخیر از روی آن‌ها ساخته شده‌اند آن قدر جذابیت دارند که به تماشای آخرین فیلم ساخته شده بر اساس ماجراهای این شخصیت‌ها بنشینید. اگر کتاب مصور را خوانده باشید، پی می‌برید که برگردان چنین آثاری به فیلم کار چندان سختی نیست و کم‌تر فیلمسازی می‌تواند سهمی در غنی‌تر شدن آن‌ها ایفا کند؛ البته می‌شود دستمایه‌ی اصلی اثر را ناپود کرد که خوشبختانه در مورد این یکی نتیجه چندان هم بد نیست.

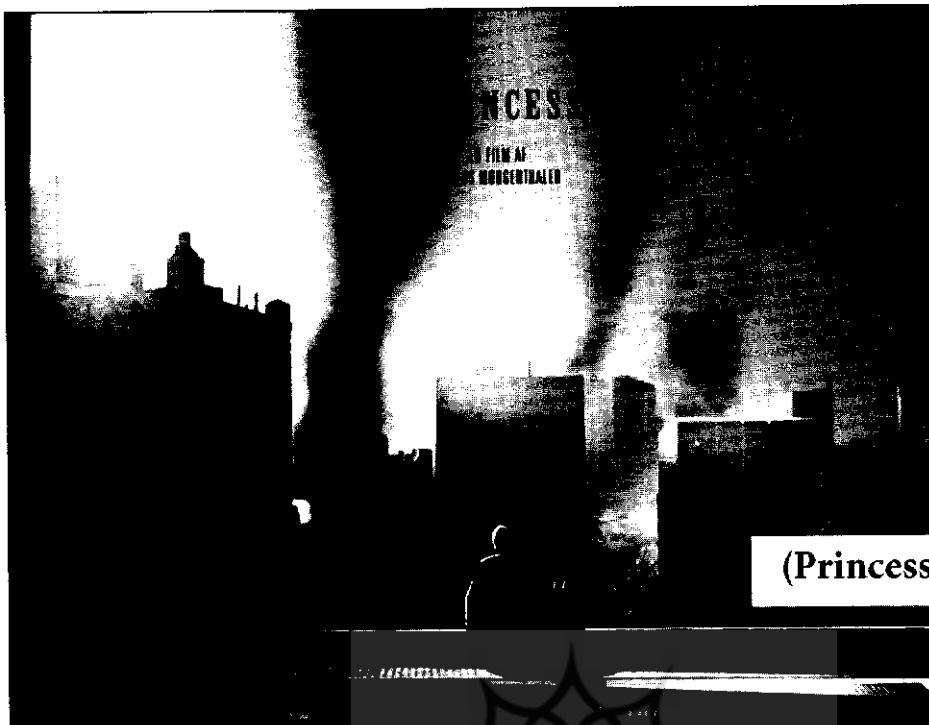
«آستریکس و وایکینگ‌ها» برای تماشاگران فیلم‌های انیمیشن خشن چون «انیماتریکس»، «ستروپولیس» یا «پاپریکا» یک زنگ تفریح دلنشین است؛ کاری در حد انیمیشن‌های کلاسیک که سعی اندکی نیز برای به‌روز شدن دارد، مانند رفتارهای «جاستفور کیکس» جوان که شبیه به رفتار جوانان غربی امروزی است. این افزوده‌های نه چندان فراوان و غافلگیرکننده می‌توانند برای کسی که قبلاً قصه‌ی مصور فیلم را خوانده محرکی مضاعف برای تماشای فیلم باشند، اما هیچ کدام از این‌ها نمی‌تواند جای شوخی‌های همیشگی آثار گوشینی مثل صحنه‌یی که در آن دزدان دریایی با دیدن آستریکس و اوبلیکس کشتی خود را غرق می‌کنند یا صحنه‌یی دیگر که در آن سربازان رومی به کیسه‌ی بوکس یا حریف تمرینی اهالی دهکده تبدیل می‌شوند را بگیرد!

«استفان فیلمارک» برخلاف «یاسپر مولر» که اولین تجربه‌ی کارگردانی مشترک وی را شاهد هستیم، فردی کم و بیش آشناست که در سال ۱۹۹۷ میلادی برای ساخت «هنگامی که زندگی به مرگ بدل می‌شود» نامزدی اسکار بهترین فیلم انیمیشن را از آن خود کرد و در سال ۲۰۰۴ برای فیلم «ترکل در دردر» جایزه‌ی تماشاگران جشنواره‌ی رابرت را دریافت نمود.

آستریکس ظاهراً برای بچه‌ها نوشته شده و فیلم‌هایش هم برای همین طیف تماشاگر ساخته می‌شوند، ولی حضور کسانی چون «روزه کارل» در این گونه فیلم‌ها جدا از دادن جلوه‌یی ملی به این نوع آثار، آن‌ها را برای تماشاگران بزرگسال نیز که می‌خواهند دمی از دنیای پرگرفتاری روزمره‌ی بزرگ‌ترها بگیرند دیدنی و دلنشین می‌سازد.

داستان فیلم

بعد از حمله‌ی ناموفق به دهکده‌ی خالی از سکنه، فرمانده‌ی جنگجویان وایکینگ جمله‌ی مشاور خود - کریپتوگراف (رمزگشا) - مبنی بر این که «ترس به روستایی‌ها بال می‌دهد» را غلط فهمیده و چنین می‌پندارد که روستایی‌ها بال دارند و قادر به پرواز هستند. او تصمیم می‌گیرد که قهرمان ترس در کشور گل‌ها را اسیر کند تا از وی رموز پرواز را بیاموزند و جنگجویانی شکست‌ناپذیر شوند. هم‌زمان در کشور گل‌ها، برادر بزرگ‌تر ویتالساتیک - رییس دهکده - پسرش جاستفور کیکس پاریسی را نزد او می‌فرستد تا تعلیم داده و از وی جنگجویی شجاع بسازد. طبیعی است که ویتالساتیک هم این مأموریت را به آستریکس و اوبلیکس محول می‌کند، ولی جاستفور کیکس ترسو و نحیف از عهده‌ی تمرین‌های سخت این دو نفر بر نمی‌آید. پس از یکی دیگر از تمرین‌های ناموفق، اولاف - پسر کودن کریپتوگراف - که دریافته جاستفور کیکس ترسوترین فرد است، او را ربوده و به سرزمین خود می‌برد. این واقعه باعث می‌شود که آستریکس و اوبلیکس دچار دردسر شوند، چون پدر جاستفور کیکس قرار است چند هفته‌ی بعد برای دیدن فرزندش به دهکده بیاید. آستریکس و اوبلیکس مأموریت می‌یابند که جاستفور کیکس را زنده و سالم به دهکده بازگردانند، اما در دهکده‌ی وایکینگ‌ها حوادث تازه‌یی در انتظار آن‌هاست ...



شاهزاده (Princess)

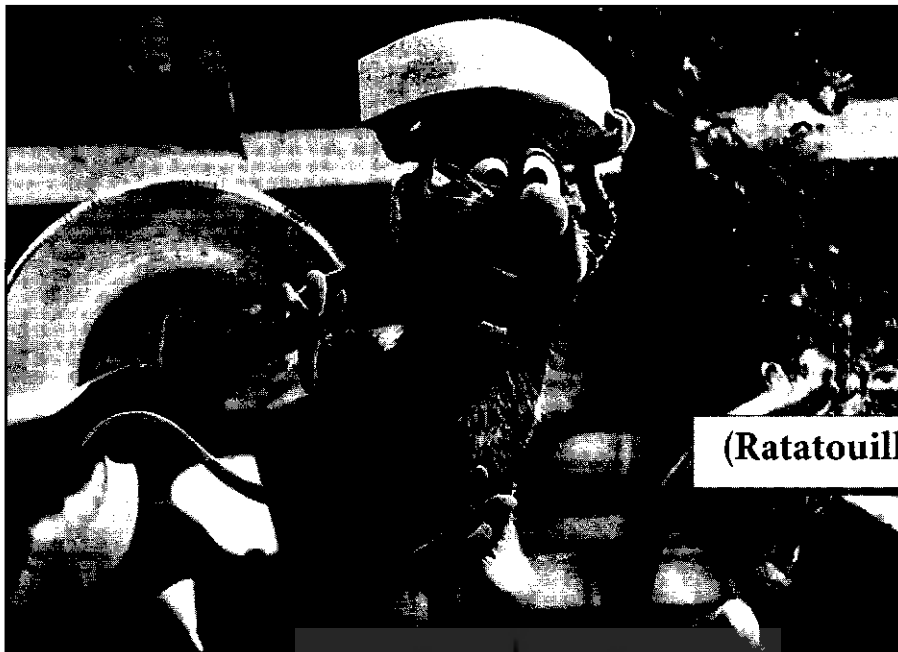
نقد فیلم

«شاهزاده» بر اساس فیلمی با نام «آرزوی مرگ» ساخته شده، اما برتری اش نسبت به نسخه‌ی اصلی کاملاً محسوس است. این فیلم که فقط ۲۰ درصد آن به صورت زنده و باقیمانده‌اش به شکل انیمیشن بوده، یکی از انیمیشن‌های خوب امسال است که بخت پخش جهانی نصیبش گردیده و می‌تواند نماینده و معرف سینمای یکی از کشورهای اسکاندیناوی باشد؛ کشورهایی که بسیاری از طرفداران سینما نیز از سینمای آن‌ها کم‌تر فیلمی دیده‌اند و از این کم‌تر، میزان شنیده‌ها درباره‌ی گستردگی فعالیت‌های مذهبی و تبلیغ مسیحیت در این کشورهاست! شاهزاده نمونه‌ی کامل است برای به دست آوردن اطلاعات در زمینه‌ی همه‌ی این موارد و همچنین طلیعه‌های جریان پیدا کردن یک سینمای تازه در اسکاندیناوی، سینمایی که تا سال‌ها «برگمان» از سوئد نمایندگی‌اش می‌کرد و مدت کوتاهی «کوریسماکی» از فنلاند و حال «پرفلائی» و دیگران از دانمارک؛ اما سبک کار «آندرس مورگن تالر» در برخورد با سوژه‌اش بیش‌تر به انیمیشن‌های خشن ژاپنی شباهت دارد و این شباهت زمانی بیش‌تر می‌شود که قهرمانش نیز شمشیر به دست می‌گیرد تا انتقام خواهر ناکام را بستاند. شاهزاده نگاهی مذهبی و اخلاق‌گرایانه نسبت به سوژه‌ی خود انتخاب کرده و نشان می‌دهد که تفکر مذهبی حتی در لایبک‌ترین کشورهایی توان‌زنده‌باشد و شکلی عمل‌گرایانه نیز به خود بگیرد. شاهزاده که با سرمایه‌ی معادل یک میلیون و دویست هزار یورو تولید شده، اولین فیلم بلند مورگن تالر متولد کپنهاگ است. او تا پیش از ساختن شاهزاده، دو فیلم کوتاه به نام‌های «تیر» و «آراکی: قتل یک عکاس ژاپنی» ساخته که دومین فیلمش نمایشی موفق را از سر گذرانده و نامزد دریافت جایزه‌ی خرس طلای بهترین فیلم انیمیشن جشنواره‌ی برلین نیز بوده است. مورگن تالر در کشورش یک کارتون‌بست مشهور بوده و طرح‌هایش در روزنامه‌ی سیاسی «کالزونه» چاپ می‌شوند از وی تا کنون کتاب‌های کمیک متعددی نیز منتشر شده‌اند.

کارگردان: آندرس مورگن تالر
فیلمنامه: مته هنو و آندرس مورگن تالر
موسیقی: مدس براونر و کاسپر کلاوزن
تدوین: میکل نیلسن
طراح صحنه: رونه فیسگر
بازیگر: کریستین تافدراب (چارلی)
صدایندگان: تیوره لیندهارت (آگوست)، اشنین فیشر
کریستینسن (کریستینا)، لیو کورفیکسن (لودری بیل)، میرا
هیملی مولر هولاند (میا)، تاموی کنتز (پرین)، مارگرت گوینو
(سونی) و پیتر فون هوف (شخصیت‌های مختلف)
مدت فیلم: ۹۰ دقیقه
محصول دانمارک و آلمان

داستان فیلم

آگوست ۳۲ ساله پس از مرگ خواهر محبوبش کریستینا، شغل خود که کشیشی است را رها می‌کند. کریستینا - یکی از معروف‌ترین هنرپیشه‌های سینما و مشهور به شاهزاده - بر اثر مصرف زیاد مواد مخدر فوت کرده و دختر ۵ ساله‌ی به نام میا از خود به جای گذاشته است. آگوست که گرفتار اندوه و احساس گناه است، خود را ملزم به نگهداری از میا می‌داند؛ علاوه بر این، او تصمیم دارد تا انتقام خواهرش را هم بگیرد. آگوست به زودی خودش را در راهی پر از مخاطره و خشونت می‌یابد، ضمن آن‌که هم‌زمان نیز باید از تنها چیز باارزش زندگی‌اش یعنی میای کوچک محافظت نماید، چیزی که او را وادار به گرفتن تصمیمی مهلک می‌کند ...



راتاتویی (Ratatouille)

کارگردان: براد پیرد

فیلمنامه: براد پیرد، بر اساس داستانی از خودش، جیم کاپوبیونگو، امیلی کوک، کتی گرینبرگ و جان پینکاوا

موسیقی: مایکل جیلاچینو

مدیر فیلمبرداری: زابرت آلدرسون و شارون کالاهان

تدوین: هارن تی هولمز - طراح صحنه: هارلی حساب

صداپیشگان: باتون اوزوالد (رمی)، لورومانو (اسکیتز)، برایان دنهی (جنگو)،

پیتر سوهرن (اسل)، پیتر اوتول (آنتون گو)، براد گرت (گوستو)، جانین گارفالو

(گولت)، جولینوس کالاهان (لاو / فرانسوا)، ویل آرنت (هرست)

مدت فیلم: ۱۱۰ دقیقه - محصول آمریکا

داستان فیلم

رمی، موشی است که به همراه دیگر موش‌ها در زیر شیروانی خانهدی در حومه‌ی پاریس زندگی می‌کند. او دارای شله‌یی بسیار قوی است و برخلاف دیگران علاقه‌ی چندانی به خوردن زباله‌ها ندارد، چون پس از دین برنامه‌ی تلویزیونی گوستو - معروف‌ترین سرآشپز پاریسی - و خواندن کتابش، به لذت آشپزی و غذای سالم پی برده است. یک شب به دنبال حادثه‌یی صاحبخانه از وجود موش‌ها آگاه شده و قصد جان آن‌ها را می‌کند. رمی و دیگران پا به فرار می‌گذارند اما در میانه‌ی راه رمی از سایرین جدا افتاده و زمانی که از گنداب خارج می‌شود، خود را در برابر رستوران معروف‌ترین سرآشپز پاریس که به‌تازگی فوت کرده می‌بیند. ورود رمی به آشپزخانه با آمدن جوانکی که نامه‌یی از گوستو به همراه دارد هم‌زمان می‌گردد. او به کار نیاز دارد ولی سررشته‌ی چندانی از آشپزی ندارد، از طرف دیگر رمی نیز به هر قیمتی شده می‌خواهد آشپزی کند؛ سرانجام حادثه‌یی این دو را سر راه هم قرار می‌دهد. آن‌ها با هم متحد می‌شوند تا شغلی در آشپزخانه‌ی گوستو داشته باشند. اسکیتز - سرآشپز فعلی - نیز که تصور می‌کند گوستو وارثی از خود به جای نگذاشته، نقشه‌هایی در سر دارد تا میراث او را تصاحب کند؛ اما فقط این خطر نیست که آینده‌ی آشپز جوان، رمی و به‌طبع رستوران گوستو را تهدید کرده، خطر بزرگ شخصی به نام آنتون گو - منتقد غذا و نویسنده‌ی راهنمای رستوران‌ها - بوده که تصمیم گرفته با ندانن امتیاز لازم، به کار رستوران گوستو خاتمه دهد ...

نقد فیلم

انیمیشن ۱۰۰ میلیون دلاری «راتاتویی» که همنام غذایی فرانسوی بوده، سومین فیلم انیمیشن بلند «براد پیرد» بعد از «غول آهنی» و «شگفت‌انگیزها» است. هر دو فیلم پیشین پیرد از نظر تجاری بسیار موفق بودند و دومی جایزه‌ی اسکاری نیز نصیب وی کرد. براد پیرد متولد ۱۹۵۷ میلادی، تهیه‌کننده، نویسنده، بازیگر و کارگردان سخت‌کوشی است که از ۱۴ سالگی شروع به طراحی نمود و خیلی زود در کمپانی دیزنی به عنوان انیماتور جایی برای خود دستوپا کرد.

راتاتویی هشتمین انیمیشن بلند کمپانی پیکسار است که در قالب اولین محصول مشترک آن با کمپانی دیزنی وارد بازار گردید. پیکسار که با تولید «داستان اسباب‌بازی ۱ و ۲» انقلابی در تولید فیلم‌های انیمیشن به راه انداخته، در سال‌های گذشته با ساخت انیمیشن‌هایی چون «شرکت هیولاها»، «در جستجوی نمو» و «ماشین‌ها» درآمدی هنگفت داشت و چندین جایزه‌ی اسکار نیز به دست آورد.

راتاتویی نیز مانند دیگر محصولات دیزنی و پیکسار جدا از داستانی گمراه و شخصیت‌هایی دوست‌داشتنی و گاه غیرعادی، پیامی اخلاقی و کودکانه - نه ساده‌اندیشانه - را یدک می‌کشد، پیامی که هیچ‌گاه تصنعی نشده و در ترکیب با لحظات کمیک فیلم به وحدتی قابل اعتنا می‌رسد. این بار نیز قدرت اراده و پشتکار برای رسیدن به هدف در زندگی شخصی مضمون اصلی فیلم است؛ این پیرنگ نه فقط در مورد موش جناب ماجرا، بلکه در مورد پسرک بی‌دست و پای فیلم نیز صادق است. پرداخت شخصیت‌ها و کار کسانی که به جای آن‌ها حرف زده‌اند، در کنار فضاسازی خوب فیلم، از نقاط قوت آن محسوب می‌شود؛ مثال‌زدنی‌ترین آن‌ها «پیتر اوتول» در نقش «گو» منتقد مغرور غذا است. براد پیرد در گفت‌وگویی اشاره به داشتن مشاور معروفی چون «تامس کلر» یکی از آشپزهای معروف بین‌المللی و ساعت‌ها مطالعه در ارتباط با نحوه‌ی کار در یک آشپزخانه‌ی فرانسوی کرده که نتیجه‌ی آن به خوبی در صحنه‌های فیلم مشخص است؛ البته همین کار روی رفتار و حرکات موش‌ها نیز صورت گرفته و حاصل کار را به‌شدت واقع‌گرایانه جلوه می‌دهد، اما بی‌تردید اغلب مخاطبان با وجود قهرمان ظاهر آن چندان دوست‌داشتنی فیلم، مجنون راتاتویی و آشپزی فرانسوی خواهند شد!



شرک ۳ (The Third Shrek)

کارگردان: کریس میلر

فیلمنامه: جفری پرایس و پیترا اس. سیمن، بر اساس داستانی از اندرو آدامسون - تدوین: مایکل اندروز و جویس ارستیا

موسیقی: هنری گرگسون و بلیامز

طراح صحنه: گیوم آره توس

صدای پیشگان: مایک مه‌برز (شرک)، ادی مورفی (خر)، کامرون دیاز (پرنسس فیونا)، آنتونیو باندراس (گره‌پوش)، جولی اندروز (ملکه لیلیان)، جان کلیز (شاه‌هارولد)، روبرت اورت (شاهزاده‌ی سوار بر اسب سفید)، اریک ایدل (مرلین) و جاستین تیمبرلیک (آرتور)
مدت فیلم: ۹۰ دقیقه - محصول آمریکا

داستان فیلم

نکشیده‌اند این بار ۲۳ شخصیت کلیدی قصه‌های مشهور کودکان، از «ناخدا هوک» گرفته تا «پینوکیو»، در طول قصه حضور دارند و شوخی‌های جالبی از فیلم‌های قبلی صداییشان این مجموعه نیز در فیلم گنجانده شده‌اند؛ ولی تعجب‌آورترین نکته، سپردن چنین فیلم گران‌قیمتی به دست «کریس میلر» جوان یعنی نویسنده‌ی مشترک و صدای‌شده‌ی دو قسمت پیشین شرک است! شرک محصول دزدگی تماشاگران از قصه‌های پری‌وار دیزنی بوده و قهرمانی زشت و بددهان را تبدیل به یکی از شخصیت‌های تازه‌ی فیلم‌های انیمیشن کرده است، شخصیت‌هایی که بیش‌تر برای بزرگسالان قابل درک و فهم‌اند تا کودکان یا حتی نوجوانان! شخصیت‌هایی که ریشه در فرهنگ پاپ امروز آمریکا دارند و ویژگی‌های صداییشان خود را نیز یدک می‌کشند؛ مانند صحبت کردن «ادی مورفی» در نقش «خر» که از دلایل توفیق فیلم به شمار می‌رود و بدون شک حضور هر کس دیگری به جای او نتیجه‌ی متفاوت در سرنوشت پروژه می‌داشت. ساخته شدن اولین قسمت این مجموعه به خاطر تلاقی فرهنگ عامه، آوازهای کلاسیک راک و قصه‌های پریان مدرن اتفاقی بزرگ بود، فرمولی که به موفقیت رسید اما در طول چند سال گذشته از حیث تکرار می‌رود که کم‌کم به پدیده‌ی عادی تبدیل شود؛ یکی از عوامل اصلی این روند، قسمت دوم شرک بود که از مایه‌های افزودنی زیادی بهره نمی‌برد. پیش‌بینی می‌شود دنباله‌سازی تنها با افزودن چند شوخی جدید - و به دلیل استفاده‌ی نامناسب - خیلی زود از رونق خواهد افتاد و سازندگان این قبیل فیلم‌ها باید به دنبال فرمول دیگری باشند.

«شرک ۳» به گونه‌ی منطقی ادامه‌ی قسمت پیشین محسوب می‌شود؛ بعضی از شخصیت‌ها در قسمت فعلی هم حضور دارند با این تفاوت که تغییراتی در اوضاع‌عشان پدید آمده و شخصیت تازه‌ی مانند «شاهزاده‌ی سوار بر اسب سفید» نیز به آن افزوده شده است، اما مشکل بزرگ فیلم از آن‌جا ناشی می‌گردد که پیرنگ تازه بیش‌تر با هدف کسب پول شکل گرفته و از این رو همه چیز، از شوخی‌های فیلم تا ارجاع‌هایی که به فرهنگ عامه‌ی امروز می‌شود، در حد متوسط قرار دارند و در نتیجه با وجود کمی تا قسمتی سرگرم‌سازی، امیدهایی که به این حرکت تازه در سینمای انیمیشن بسته شده بود را بر باد می‌دهند!

بیماری شاه‌هارولد - پدر پرنسس فیونا - باعث به وجود آمدن دردسر تازه‌ی برای شرک می‌شود؛ پادشاه اصرار دارد که بعد از مرگش شرک جای او را بگیرد، اما شرک که راضی به این کار نیست تصمیم می‌گیرد که وارث واقعی تاج و تخت شاه‌هارولد را یافته و او را به کاخ بیاورد. هم‌زمان بازیگر خبیثی که همواره در تماشاخانه‌ها نقش شاهزاده‌ی سوار بر اسب سفید را بازی می‌کند، عصبان کرده و برای تصاحب تاج و تخت شاه‌هارولد گروهی از خبیث‌ترین شخصیت‌های قصه‌های کودکان را گرد می‌آورد و به سوی قصر به راه می‌افتند. شرک نیز که به همراه خر و گره‌پوش در جست‌وجوی وارث حقیقی سلطنت هستند، موفق به یافتن آرتور می‌شوند، اما دردسر تازه‌ی آن‌ها نداشتن شجاعت لازم آرتور برای حکومت است. با این حال به طرف قصر حرکت می‌کنند، ولی شاهزاده‌ی سوار بر اسب سفید و دوستانش با استفاده از خیانت یکی از خانم‌های دربار پیش از آن‌ها به شهر رسیده و در انتظار شرک هستند تا با از میان برداشتن او و دوستانش برای همیشه تاج و تخت شاه‌هارولد را از آن خود کنند ...

نقد فیلم

اگرچه به قهرمان زشت‌روی مجموعه‌ی «شرک» یعنی همان غول مهربان عادت کرده‌ایم، اما ترکیب‌های بدیع سازندگان این مجموعه هنوز ته